

## توحید، سرود آزادی<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾<sup>۲</sup>

(ای پیامبر، به اهل کتاب اعلام کن بیایید در کلمه واحد حقیقت، همه هم‌زبان باشیم، و آن اینکه جز خدا را نپرستیم و به هیچ‌رو به خدا شرک نوزیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا ارباب نگیرد. و اگر نپذیرفتند و رو گرداندند، بگو گواه باشید که ما مسلم هستیم).

### یک آیه، اما اعلامیه‌ای برای جهان بشریت و آزادی

لحن این آیه و دستوری که به پیامبر داده خطاب تنبیهی و دعوت به وحدت فکر و عبادت است. همه این‌ها حاکی از خصوصیتی برای این آیه و نظایر آن است که نشان می‌دهد جنبه تعلیمی خاصی و حکم خاصی مورد نظر نیست، بلکه یک اعلامیه جهانی است و برای همه بشر و همیشه بشر.

این اعلامیه جهانی، همان‌طور که در آغاز آیه آمده، اول متوجه اهل کتاب است، یعنی کسانی که تابع ادیانی‌اند و پیامبر آن‌ها صاحب کتاب و شریعت است و یا مطلقاً خطاب به کسانی است که با نوشته و فکر سر و کار دارند و از پیشروان جامعه بشری‌اند. به خصوص اگر توجه کنیم به عملی که پیامبر<sup>(ص)</sup>، در سال پنجم هجرت، انجام داد و در بیشتر نامه‌هایی که به پیروان ادیان و اهل کتاب (کتابت) و رجال سیاسی دنیا فرستاد این آیه را ذیل هر نامه آورد، این مطلب روشن‌تر خواهد شد که این‌ها همه دلیل بر دعوت جهانی

۱. این سخنرانی در مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۱۰ ایراد شده است.

۲. آل‌عمران (۳)، ۶۴.

اسلام است. این آیه پیش از تحولات دنیای امروز نازل شده است؛ پیش از انقلاب فرانسه و تدوین منشور حقوق بشر، که هنوز هم عملی نشده است.

### مفهوم آزادی

ما مدعی هستیم که این آیه، اعلامیه آزادی بشر است. کسانی می‌گویند آزادی‌ای که در این آیه مطرح شده، آزادی به مفهوم امروزی‌اش نیست. روشن است که آزادی در مقابل بردگی است و می‌دانیم که اغلب دولت‌ها به نام آزادی مردم را در بند می‌کشند. آن‌ها از این کلمه سوء استفاده می‌کنند و جنایت‌ها به نام آن مرتکب می‌شوند؛ همچنان‌که از نام مثلاً دین و دیگر کلمات و نام‌های خوب سوء استفاده شده است و می‌شود. کلمه «حریت» کلمه‌ای است مسخ‌شده. حریت در هر جایی و شرایطی مفهوم خاصی دارد. طرفداران حریت و آزادی در غرب، از قرون وسطی، تعریف جامع و مانعی از آن نکرده‌اند. مخصوصاً به شرق که رسیده است، مفهومش با لاقیدی و بی‌بند و باری و رها کردن عنان شهوات مشتبه شده است. طرفداران واقعی آن هم تعریف جامعی از آن به دست نداده‌اند و تنها به ذکر مفاهیمی از آن بسنده کرده‌اند؛ مانند اینکه هیچ‌کس نباید بنده دیگری باشد. مواد منشور حقوق بشر همه از مصادیق آزادی است، نه معنای واقعی آزادی. مطالب غربیان درباره آزادی درست است ولی درست نتوانسته‌اند آن را بیان کنند. مثلاً سیسرون<sup>۱</sup> می‌گوید: آزادی یعنی اینکه مردم از بندگی افراد آزاد شوند و بنده قانون شوند. بندگی غیر هم مرحلی دارد. نخست بشر در مقابل بتها و به دست آوردن رضای خاطر آن‌ها، به وسیله قربانی و غیره، بندگی می‌کرد. در مراحل بعد، به جایی رسید که در برابر بت یا موجودی مانند آن سجده نمی‌کرد، ولی مقدراتش را به دست انسانی مانند خود می‌سپرد و این خود بندگی کردن نسبت به آن فرد به شمار می‌رفت.

### خداوند، مبدأ قانونی

مرحله بعد، که امروز در آئیم، یکسان بودن همه در مقابل قانون است. باید قانون وضع شود و کار سرنوشت مردمان به دست این و آن نباشد. اما قانون با نظر همین بشر وضع می‌شود؛ بنابراین باید پرسید که آیا بشری هست که در قانونگذاری منافع همه مردم جهان

را بفهمد و جهانی قانون وضع کند؟ آیا کسی هست که علایق نفسانی خود را، مثل علاقه به خود و طایفه و کشورش، در وضع قانون دخالت ندهد؟ قانون‌های بشری فقط برای عده‌ای از بشر خوب است و اغلب به نفع صاحبان قدرت تمام می‌شود. تا وقتی که قانون به دست بشر وضع می‌شود، این عیب در قانون‌گذاری رفع‌شدنی نیست. بشر به طور طبیعی نفع‌طلب است، مگر آنکه شخصیت و فردیت او در قدرت بالاتری محو شده باشد چنین کسی را ما پیامبر می‌نامیم. قانون بشری نمی‌تواند بشر را هماهنگ و متحد کند. اتحاد بشر ممکن نیست مگر با پیروی او از کسانی که نه همسطح قانون باشند و نه فوق قانون، که خود را برتر یا مساوی با آن بدانند، بلکه کسانی که مقهور قانون باشند و وضع قانون نیز از مبدأ بالاتری باشد که خود او را هم شامل شود. و این دلیلی است که پیامبر برای هدایت بشر لازم است. او هیچ فرقی با دیگر انسان‌ها ندارد، جز اینکه به او وحی می‌رسد. و اگر بخواهد از حد خود تجاوز کند، همان وحی یقه‌اش را می‌گیرد: **إِذَا لَأَذْنُكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا**<sup>۱</sup>.

قانون انبیا قانون خلقت است. و قانون خلقت در واقع قانون همه مخلوقات است. کار علم هم، چه طبیعی و چه ریاضی و چه انسانی، قانون‌شناسی و کشف قانون است و دانستن روابط موجودات با یکدیگر و با همه پدیده‌های خلقت. بر وجود همه موجودات قانون حاکم است، همچنان‌که وجود انسان سراسر بر قوانین معینی است. تنها بشر است که اختیارش را به دست خود او داده‌اند تا اگر می‌تواند قانون زندگی‌اش را تعیین کند، ولی بشر از کشف قانون واقعی و طبیعی زندگی خود عاجز است؛ به همین جهت فرستادن و برانگیختن پیامبران ضرورت پیدا می‌کند، تا شناخت و اجرای قوانین را به بشر بفهمانند.

بنابراین، وقتی که می‌گویند آزادی بشر آن است که بنده اراده افراد نباشد یک مرحله از آزادی را بیان کرده‌اند، نه همه آن‌را. و اگر بگوییم بشر بنده قانون باشد، چون قانونگذار بشر است، باز هم به بندگی واضعان و صاحبان قدرت گردن نهاده‌ایم. قانون باید از مبدایی باشد که در وضع آن نفع شخصی را در نظر نگیرد، و آن مبدأ را ما خدا می‌نامیم.

### بندگی خدا، آزادی است

آیه مورد بحث ما ندای آزادی بشر است. زیرا کمال مطلوب فطرت بشر همان بندگی

۱. «در آن صورت، حتماً تو را دوبار [در] زندگی و دوبار [پس از] مرگ [عذاب] می‌چشاندیم، آن‌گاه در برابر ما برای خود یاوزی نمی‌یافتی». اسراء (۱۷)، ۷۵.

خداست و بندگی او یعنی اینکه بشر خود را از همه چیز آزاد کند. قانون الهی کسی را از آزادی محروم نمی‌کند، زیرا همه را در مقابل این قانون مساوی قرار داده است. اینکه همه انبیا می‌گفتند «لا إله إلا الله» برای همین آزادی بشر بوده است. همه مخالفان آنان هم برای این مخالفت می‌کردند که پیامبران مردم را از قید بندگی آنها آزاد می‌کردند! فرعون، نمرود، نرون و قریش و احزاب امروزی دنیا، که می‌خواهند بشریت بنده آنان باشد، به همین علت با دین مخالفت کرده‌اند و می‌کنند. عامه مردم، که فطرت پاک دارند، ایمان می‌آورند، چون می‌خواهند فقط خدا بالای سر آنها باشد. پیامبر (ص) از همین رو می‌فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا».<sup>۱</sup> رستگاری به تمام معنی؛ آزادی از همه قیود. آیه می‌گوید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ». کلمه‌ای که اصل آن را همه قبول دارید، ولی صورت آن را عوض کرده‌اید. لذا حرف اول همه پیامبران است که «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ».

آزادی واقعی همین است. در جای دیگری درباره هدف آمدن پیامبران می‌فرماید: «... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ».<sup>۲</sup> یعنی پیامبر را فرستادیم تا زنجیرها را از دست و پایشان بردارد. این زنجیرها همان اوهامی است که بشر برای خود ساخته و فکر خود را در بند انداخته است. کار پیامبر شکستن زنجیرهای اسارت است. آزاد کردن او از بندگی قانون بشر ساخته و خود بشر. بندگی خدا یعنی آزادی از بندگی خلق و قوانین موضوعه بشری. «وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا» هیچ چیز را با خدا شریک نگردانیم و در محیطی آزاد تنها او را پرستیم. کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در مرحله بعد، آخرین بقایای حکومت بشر بر بشر را هم از میان می‌برد: نه حتی عبادت و بندگی، بلکه اربابی بشر برای بشر را نفی می‌کند؛ نه پیغمبر، نه امام و نه هیچ‌کس دیگر نمی‌توانند در این بندگی و توسل شریک شوند. «وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ».

این اربابی کردن خود شبه‌خدایی است. این آیه تمام مراحل آزادی بشر را به تمام معنی بیان می‌کند و تعریف جامعی است.

این است که پیامبر، در سال پنجم هجرت، این آیه را اول برای سران کشورهای که بشر را به بندگی کشانده بودند فرستاد.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، همان، ج ۱۸، باب المبعث و اظهار الدعوة... ص ۲۰۲، حدیث ۳۲.

۲. «... و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است». اعراف (۷)، ۱۵۷.

وقتی که پیامبر، نامه را پیش هراکلیوس، امپراتور روم، فرستاد او در اورشلیم بود چون عهد کرده بود که اگر ایران را شکست دهد، پای پیاده از روم به اورشلیم بیاید و هنگامی که ایران شکست خورد، با عده‌ای به اورشلیم آمد.

تا چندین فرسخ مسیر او را مفروش کرده بودند و همه سران کلیساها و ممالک زیر دستش همراهش بودند. وقتی با این جلال و شکوه وارد بیت المقدس شد، عربی در مسیر او ایستاد و گفت برای هر قیل نامه‌ای دارم. او را مانع شدند و گفتند نامه‌ات را به ما بده، خود ما آن را تسلیم امپراتوری می‌کنیم. اما مرد حاضر نمی‌شد و می‌گفت خودم باید مستقیماً نامه را به دستش بدهم. بالاخره اجازه دادند. وقتی وارد بارگاه شد، هراکلیوس با عده‌ای نشسته بود و کسانی هم ایستاده و هریک صلیبی به دست گرفته. نزدیک امپراتور رفت و نامه را به او داد. باز کرد، نوشته بود:

«مِن مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى عَظِيمِ الرُّومِ، أَسْلِمُ تَسْلِمًا، وَإِلَّا فَعَلَيْكَ إِثْمُ النَّاسِ» و آن آیه را هم در آخر آن نامه درج کرده بود<sup>۱</sup> و نامه مهر پیغمبر<sup>(ص)</sup> را داشت. برادر امپراتور، که زیرچشمی مراقب او بود، از مضمون نامه عصبانی شد و پرسید کیست که جرأت کرده است نامش را پیش از نام امپراتور بنویسد. خواست کاغذ را پاره کند، که امپراتور آن را از دستش گرفت. چون از ادیان خبر داشت، به فکر فرورفت و بعد فرمان داد از اهل حجاز کسی را حاضر کنند. اتفاقاً ابوسفیان همان وقت در سوریه بود. او و چند نفر دیگر را پیش امپراتور بردند. ابوسفیان از اینکه می‌خواست با امپراتور روم طرف صحبت شود، باد در آستین انداخته بود. هراکلیوس او و همراهانش را پشت گردن هم نگه داشت و یکیک از محل و شغلشان پرسید. سپس، سؤال کرد چنین اسمی (محمد) می‌شناسید؟ رنگ ابوسفیان پرید.

— بلی می‌شناسم.

هر قیل از همراهان ابوسفیان تصدیق می‌خواست، مبادا در پاسخ او دروغ بگویند. سپس از خصوصیات و شخصیت پیامبر<sup>(ص)</sup> پرسید:

— از خارج مکه آمده؟ غریب است یا اهل شهر است؟

۱. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَلِي هِرَقْلٍ عَظِيمِ الرُّومِ؛ سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ اتِّبَاعِ الْهُدَى، أَمَا بَعْدَ فَاذَعُوكَ بِدَعَايَةِ اللَّهِ وَالْإِسْلَامِ؛ أَسْلِمُ تَسْلِمًا؛ يَوْمَئِذٍ لَإِجْرَاكَ مَرْتِينَ، فَإِن تَوَلَّيْتَ عَلَيْكَ أَيْمَ الْإِرْسِينِ (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَقَالُوبًا إِلَى كَلِمَةٍ سِوَاءِ تِينِنَا وَتَيْبَتِكُمْ أَلَّا تَقْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ). الاحمدی، علی، مکاتیب الرسول<sup>(ص)</sup>، همان همان، ص ۱۰۵.

- اهل مکه است.
- با شما نسبت دارد؟
- آری، از یک تیره‌ایم.
- از جوانی و زندگی‌اش خبر دارید؟
- آری.
- سابقه پادشاهی در نیاکانش دارد؟
- نه.
- سابقه داشته دروغ بگوید؟
- خیر، لقب او در بین ما «امین» است!
- حالات غیر عادی داشته است؟
- تا چهل سالگی نه، ولی حالا حرف‌های غیر عادی از او می‌شنویم.
- چه می‌گوید؟
- از آبا و اجداد ما بد می‌گوید و خدایان ما را تحمیق می‌کند و با این گفته‌هایش بین ما به هم خورده است.
- بین شما و او و پیروانش جنگ روی داده است؟
- بلی.
- کدام فاتح شدید؟ **«خانۀ آنلین» «طالقانی و زمانه ما»**
- گاه ما و گاه آن‌ها.
- هراکلیوس سئوالات دیگری کرد و سرانجام رو به ابوسفیان کرد و گفت: بروید! کسی با این سوابق نمی‌تواند در چهل سالگی دروغ بگوید. روش او روش پیامبران است که گاهی شکست می‌خورند و گاهی غلبه می‌کنند. من گمان دارم او همان موعود مسیح<sup>(ع)</sup> باشد.
- به محض اینکه این را گفت، در میان سران کلیسا که در آنجا حاضر بودند انقلاب شد. هراکلیوس که اضطراب آن‌ها را دید، خندید و گفت: می‌خواستم شما را امتحان کنم. من از مسیحیت دست نمی‌کشم. از دحیه کلبی با احترام پذیرایی کرد و او را برگرداند. **«قل یا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...»**<sup>۱</sup>